

آزار شاول به کلیسا

¹و شاول در قتل او راضی میبود. ¹و در آن وقت جفای شدید بر کلیسای اورشلیم عارض گردید، به حدّی که همه جز رسولان به نواحی یهودیه و سامره پراکنده شدند. ²و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند. ³اما شاول کلیسا را معذب میساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان می افکند.

بشارت فیلیپس در سامره

⁴پس آنانی که متفرّق شدند، به هر جایی که می رسیدند به کلام بشارت می دادند. ⁵اما فیلیپس به بلدی از سامره درآمد، ایشان را به مسیح موعظه می نمود. ⁶و مردم به یکدل به سخنان فیلیپس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر می گشت، می شنیدند و می دیدند، ⁷زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می شدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا می یافتند. ⁸و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.

⁹اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می نمود و اهل سامره را متخیر می ساخت و خود را شخصی بزرگ می نمود، ¹⁰به حدّی که خرد و بزرگ گوش داده، می گفتند: این است قوّت عظیم خدا. ¹¹و بدو گوش دادند از آنرو که مدّت مدیدی بود از جادوگری او متخیر می شدند. ¹²لیکن چون به بشارت فیلیپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند. ¹³و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیپس می بود و از دیدن آیات و قوّات عظیمه که از او ظاهر می شد، در حیرت افتاد.

¹⁴اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. ¹⁵و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس. ¹⁷پس دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند. ¹⁸اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا می شود، مبلغی پیش ایشان آورده، ¹⁹گفت: مرا نیز این

¹And Saul was consenting unto his death. And at that time there was a great persecution against the church which was at Jerusalem; and they were all scattered abroad throughout the regions of Judaea and Samaria, except the apostles. ²And devout men carried Stephen to his burial, and made great lamentation over him. ³As for Saul, he made havock of the church, entering into every house, and haling men and women committed them to prison. ⁴Therefore they that were scattered abroad went every where preaching the word. ⁵Then Philip went down to the city of Samaria, and preached Christ unto them. ⁶And the people with one accord gave heed unto those things which Philip spake, hearing and seeing the miracles which he did. ⁷For unclean spirits, crying with loud voice, came out of many that were possessed with them: and many taken with palsies, and that were lame, were healed. ⁸And there was great joy in that city. ⁹But there was a certain man, called Simon, which beforetime in the same city used sorcery, and bewitched the people of Samaria, giving out that himself was some great one: ¹⁰To whom they all gave heed, from the least to the greatest, saying, This man is the great power of God. ¹¹And to him they had regard, because that of long time he had bewitched them with sorceries. ¹²But when they believed Philip preaching the things concerning the kingdom of God, and the name of Jesus Christ, they were baptized, both men and women. ¹³Then Simon himself believed also: and when he was baptized, he continued with Philip, and wondered,

قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح القدس را بیابد.²⁰ پطرس بدو گفت: زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می شود.²¹ تو را در این امر، قسمت و بهرهای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد.²² پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود،²³ زیرا که تو را می بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.²⁴ شمعون در جواب گفت: شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.²⁵ پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند.

فیلیس تعمید داد خزانه دار حبشی

²⁶ اما فرشته خداوند به فیلیس خطاب کرده، گفت: برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی عَزَه می رود که صحر است، روانه شو.²⁷ پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجه سرا و مقتدر نزد کُداکِه، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود،²⁸ و در مراجعت بر ارباب خود نشسته، صحیفه اِشعیای نبی را مطالعه می کند.²⁹ آنگاه روح به فیلیس گفت: پیش برو و با آن ارباب همراه باش.³⁰ فیلیس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی را مطالعه می کند، گفت: آیا می فهمی آنچه را می خوانی؟³¹ گفت: چگونه می توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند. و از فیلیس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند.³² و فقرهای از کتاب که می خواند این بود که: مثل گوسفندی که به مذبح برند و چون بزهای خاموش نزد پشمبرنده خود، همچنین دهان خود را نمی گشاید.³³ در فروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسب او را که می تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می شود.³⁴ پس خواجه سرا به فیلیس ملتفت شده، گفت: از تو سؤال می کنم که نبی این را درباره کیه می گوید؟ درباره خود یا درباره کسی دیگر؟³⁵ آنگاه فیلیس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد.

³⁶ و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: اینک، آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع

beholding the miracles and signs which were done.¹⁴ Now when the apostles which were at Jerusalem heard that Samaria had received the word of God, they sent unto them Peter and John:¹⁵ Who, when they were come down, prayed for them, that they might receive the Holy Ghost:¹⁶ (For as yet he was fallen upon none of them: only they were baptized in the name of the Lord Jesus.)¹⁷ Then laid they their hands on them, and they received the Holy Ghost.¹⁸ And when Simon saw that through laying on of the apostles' hands the Holy Ghost was given, he offered them money,¹⁹ Saying, Give me also this power, that on whomsoever I lay hands, he may receive the Holy Ghost.²⁰ But Peter said unto him, Thy money perish with thee, because thou hast thought that the gift of God may be purchased with money.²¹ Thou hast neither part nor lot in this matter: for thy heart is not right in the sight of God.²² Repent therefore of this thy wickedness, and pray God, if perhaps the thought of thine heart may be forgiven thee.²³ For I perceive that thou art in the gall of bitterness, and in the bond of iniquity.²⁴ Then answered Simon, and said, Pray ye to the Lord for me, that none of these things which ye have spoken come upon me.²⁵ And they, when they had testified and preached the word of the Lord, returned to Jerusalem, and preached the gospel in many villages of the Samaritans.²⁶ And the angel of the Lord spake unto Philip, saying, Arise, and go toward the south unto the way that goeth down from Jerusalem unto Gaza, which is desert.²⁷ And he arose and went: and,

می‌باشد؟³⁷ فیلیپس گفت: هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است. او در جواب گفت: ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.³⁸ پس حکم کرد تا ارايه را نگاه دارند و فیلیپس با خواجهسرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.³⁹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیپس را برداشته، خواجهسرا دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.⁴⁰ اما فیلیپس در اشدود پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت می‌داد تا به قیصریه رسید.

behold, a man of Ethiopia, an eunuch of great authority under Candace queen of the Ethiopians, who had the charge of all her treasure, and had come to Jerusalem for to worship,²⁸ Was returning, and sitting in his chariot read Esaias the prophet.²⁹ Then the Spirit said unto Philip, Go near, and join thyself to this chariot.³⁰ And Philip ran thither to him, and heard him read the prophet Esaias, and said, Understandest thou what thou readeest?³¹ And he said, How can I, except some man should guide me? And he desired Philip that he would come up and sit with him.³² The place of the scripture which he read was this, He was led as a sheep to the slaughter; and like a lamb dumb before his shearer, so opened he not his mouth:³³ In his humiliation his judgment was taken away: and who shall declare his generation? for his life is taken from the earth.³⁴ And the eunuch answered Philip, and said, I pray thee, of whom speaketh the prophet this? of himself, or of some other man?³⁵ Then Philip opened his mouth, and began at the same scripture, and preached unto him Jesus.³⁶ And as they went on their way, they came unto a certain water: and the eunuch said, See, here is water; what doth hinder me to be baptized?³⁷ And Philip said, If thou believest with all thine heart, thou mayest. And he answered and said, I believe that Jesus Christ is the Son of God.³⁸ And he commanded the chariot to stand still: and they went down both into the water, both Philip and the eunuch; and he baptized him.³⁹ And when they were come up out of the water, the Spirit of the Lord caught

Acts 8

away Philip, that the eunuch saw him no more: and he went on his way rejoicing.⁴⁰ But Philip was found at Azotus: and passing through he preached in all the cities, till he came to Caesarea.